

یادداشت

جامعه‌قوی وایران قدرتمند!

اما متأسفانه نظام حکمرانی کمتر به این میل و استعداد و توانمندی‌های فردی و گروهی توجه کرده و کمتر توانسته این ظرفیت‌های بالقوه را از طریق سیاست‌های مشخص به توانی اجتماعی و در مقصد و مقصودی ملی بالفعل کند. درواقع دولت و نظام حکمرانی از جامعه جا مانده و در فضای دیگری در حال سیر و سلوک بوده است.

مشکل اصلی را به نظر می‌رسد باید به کم‌توجهی به گفتمان آزادی در راهبردها و سیاست‌گذاری‌ها نسبت داد و به ضعف فضای باز سیاسی و اجتماعی و آزادی و رقابت اقتصادی. خلایی که سبب رشد گروه‌های ذی‌نفعی در حوزه‌های مختلف شد که منافع ناشی از اقدامات آنان عمدتا نصیب مجموعه‌ای متمرکز از اعضای‌شان می‌شد، درحالی‌که هزینه‌هایش بر دوش کل جامعه می‌افتاد.

در شرایط امروز جامعه ایران و شرایط خاص حاکم، ضمن تلاش بسیار برای حل این ابربحران نظامی و امنیتی از طریق مجاری دیپلماتیک، برای کاهش تنگنای شدید معیشتی و سختی کسب‌وکار مردم باید با بهره‌گیری از دانش اقتصاد و کاهش انحصارات و مداخلات دولت و سایر نهادها درپچه بهبودی را در افق نگاه جامعه گشود. چنان‌که وزیر جدید اقتصاد روز گذشته در جلسه کسب رای اعتماد خود چنین عنوان کرد: «آنچه امروز به کشورها کمک کرده تا از دام فقر اقتصاد و تله رشد پایین رهایی یابند، استفاده هم‌زمان از تمام دانش بشری بوده و... بر صدر نشاندن اصول اقتصادی و درنظرگرفتن سازوکارهای اقتصادی با لحاظ محدودیت منابع... نمایندگان محترم! یک اقتصاد ایران کوچک شده است و بدون بزرگ‌کردن آن وضع بهتر نمی‌شود، اما کیکی که بزرگ شود و به تعداد محدودی شرکت که از رانت منابع طبیعی با واردات استفاده می‌کنند، برسد، دردی از مردم دوا نمی‌کند...» (مدنی‌زاده - ۱۴۰۴/۳/۲۶). فعالان اقتصادی و صاحبان کسب‌وکار در این روزهای ملتهب متوقع حمایت دولت و نظام حکمرانی‌اند. حمایت‌هایی متفاوت از روال گذشته واز جنس توزیع انواع رانت‌ها و امتیازهای ویژه‌ای که جز ایجاد فساد، نتیجه‌ای در بر نداشته و ندارد و کمتر چیزی دراین‌میان نصیب صاحبان بنگاه‌های مولد و مردم شده و می‌شود، بلکه خاتمه‌دادن به انحصارات دولتی و خصوصی و دخالت‌های اختلال‌زای دولت و نهادهای نظارتی و تعزیراتی و عدالت مالیاتی و... است. «منسّر اوسلون»، اقتصاددان برجسته، نشان می‌دهد در حوزه اقتصادی، گروه‌های خاص «به ضرر رشد اقتصادی، اشتغال کامل، دولت منسجم، فرصت‌های برابر و تحرک اجتماعی عمل» می‌کنند. به نظر او افزایش دانش اندیش‌مندان و گسترش این آگاهی در سطوح مختلف اجتماعی می‌تواند مانع اهداف این گروه‌های خاص و ذی‌نفعان شود. اما این امر نیازمند فضای آزاد و گفت‌وگویی بین شهروندان و آزادی روایت‌گری و رسانه‌های آزاد در چارچوب قوانین برآمده از خواست و اراده شهروندان است. اگر در طول این سال‌ها به این نظریات علمی و توصیه‌های کارشناسان و فعالان اقتصادی توجه می‌شد و روش و منش اقتصادی کشورمان، اقتصادی آزاد و رقابتی و بی‌رون‌گرا بود و در پیوند با اقتصاد جهانی، امروز اقتصادی قوی و اشتغال‌زا و مولد رفاه و آسایش و نه فقیر و فلاکت‌زده داشتیم که به‌سادگی قابل حذف و تحمیل انواع فشارها و تهدیدهای نظامی و امنیتی نبود. آنچه می‌تواند در این شرایط به افزایش قدرت نظام حکمرانی در رویارویی‌های نظامی بینجامد، افزایش پشتوانه اجتماعی از طریق بسط آزادی‌ها و بازکردن فضای سیاسی و اجتماعی است. مردمی در هر قشر و طبقه و حوزه فعالیت که حقوق و آزادی‌شان در چارچوب قانون و منافع ملی حفظ و تضمین شود، بی‌شک قدرتمندترین سلاح در هر نبردی هستند و جامعه ایران چنین ظرفیتی دارد، اگر به آن اعتماد شود و این خودباوری ملی ایجاد شود. رای اعتماد به وزیر اقتصادی فرهیخته آیا می‌تواند مقدمه چنین تغییر مسیری باشد؟ امید که این روزهای سخت و دردناک آبدشت شگفتن چنین امید و آرزویی باشد؛ جامعه‌ای قوی و ایرانی قدرتمند.

چند نکته در مورد جنگ تجاوزکارانه اسرائیل

۴- فراموش نکنیم که ما با جنگی کلاسیک بین دو کشور هم‌مرز که سربازان و نیروی زمینی و خاکریز و... در آن اهمیت محوری دارند، مواجه نیستیم؛ ما با یک جنگ هوایی‌که بین دو کشوری که هزارو ۱۰۰ کیلومتر از هم فاصله دارند، مواجه هستیم. جنگی که کاملا و انحصارا ماهیتی تکنولوژیک و الکترونیک دارد. در این جنگ اساسا سرباز نقش ندارد. نفوذ حتما در ضرباتی که خوردیم نقش داشته، اما شاید نقش فناوری‌های نوین مانند هوش مصنوعی و چیزهایی را که ما هنوز نمی‌شناسیم، نباید نادیده گرفت. این یعنی ما در حوزه‌ای درگیر شده‌ایم که حوزه مزیت نسبی ما نیست، بنابراین هرچه سریع‌تر از آن خارج شویم به سود ماست.

۵- در منازعات مسلحانه، جز در مواردی که تسلیم یکی در برابر دیگری ممکن باشد، همیشه دیپلماسی راه برون‌رفت از منازعات است. ایران باید به سهم خود به دیپلماسی میدان دهد؛ به‌ویژه اگر پی‌پذیرم که امکانات اسرائیل به خاطر وصل‌بودن به آمریکا و اروپا نامحدود است. مذاکرات ایران و آمریکا بستری آماده برای تمرکز بر دیپلماسی است. اگرچه تعلیق مذاکراتی که برای یکشنبه گذشته پیش‌بینی شده بود، قابل درک است، اما ایران نباید خود را مخالف یا بی‌میل به مذاکره نشان دهد و از این طریق مسئول توقف مذاکرات معرفی شود. حداقل فعلا راه دیگری برای پیگیری تلاش‌های دیپلماتیک برای خاتمه جنگ جز همان کانال مذاکرات غیرمستقیم بین ایران و آمریکا وجود ندارد. اقدام از طریق قطر و عمان یا روسیه نیز ما را به همان سرمنزل می‌رساند. پیگیری محکومیت تجاوزات رژیم اسرائیل توسط این یا آن نهاد بین‌المللی خوب است و باید با جدیت دنبال شود، اما تأثیر عملی بر کسی که رسما به نسل‌کشی و استفاده از سلاح گرسنگی علیه غیرنظامیان متهم است، نخواهد داشت.

سازمان آگهی‌های روزنامه شرق
۱۱۹ ۳۶ ۸۶۰

www.sharghdaily.ir

ارتباط با روزنامه شرق
T.ME/ALOSHARGH

www.sharghdaily.ir

نیلوفر حامدی؛ همه روی نقطه‌ای ایستاده‌اند که نه مقصد است و نه مبدأ؛ نقطه‌ای میان آسمان و زمین، میان اضطراب و انکار، میان رفتن و نرفتن. گویی هیچ تصمیم درستی وجود ندارد. هیچ اطمینانی در کار نیست. جنگ کار خودش را کرده. در میانه این بودن و نبودن اما، همه دنبال خانه‌اند؛ چه آنها که شهر را رها می‌کنند بی نقطه‌ای امن، چه آنها که از آن سوی مرزها به چهاردیواری خودشان برمی‌گردند، جهان معلق اما برای همه مشترک است. برای همه آنهايي که میان این بودن و نبودن گرفتار شده‌اند.

۹ صبح، حوالی مرز گرجستان و ترکیه

«ببین، خلاصه بهت بگم، کاش الان تو تهران بودم اما این‌جوری دور از خونه نمی‌موندم!» این صدای استیصال «ناهید» است، زنی حدودا ۴۰ساله که وقتی خانه‌اش را ترک کرده بود، نمی‌دانست در زمان نبودنش، دشمن ناگهانی سرورگله‌اش پیدا می‌شود، پی آشیانه او. خواب بود که خبر رسید؛ پس از پیمایشی سنگین میان فرازونشیب‌های کوهستان‌های گرجستان، صدای موبایل یکی از هم‌سفران در جادر، خواب همه را ربود؛ «اسرائیل حمله کرده، شما کجاییده؟»، دقائق اولیه به منگی گذشت. تصور می‌کردند چیزی باشد شبیه حملات محدود و جسته و گریخته ماه‌های گذشته، اما به مرور همه چیز تغییر کرد. وقتی که هر خبر جدید، تهدیدی بود برای خانه‌هایی که ساکنینش را نداشت، «از گروه ۱۱انفره ما نزدیک خونه هرکسی انفجار رخ داده. اول همه سعی می‌کردن گریه نکنن و آرام باشن. انگار می‌خواستن یه جوری خودشون رو کنترل کنن تا به بقیه اضطراب منتقل نکنن. اما تو تماس تلفنی یکی از همسایه‌ها با خانواده مشخص شده که یکی از انفجارها تو نارمک تو کوچه خونه پدر و مادر یکی از بچه‌ها بوده. اون زد زیر گریه و من هم فکتم نیاز نیست خوددار باشیم. خونه ما زیر آتیشه. عزیزامون زیر آتیشن. حق داریم اشک بریزیم». ترس، دلتنگی برای خانه و خانواده و دوستان، نگرانی برای هم‌وطنانی که هر روز خبرها از پیرپردن آنها می‌گویند -زن و بچه و مرد و پیر و جوان- روزهای برزخی غربی را برای این جمع ساخته است. با این حال، همه اتیرا در تصمیمشان برای برگشت به خانه مصمم‌اند: «گرجستان با ایران مرز نداره و برای همین اول باید خودمون رو به ترکیه برسونیم و بعد از اونجا زمینی بیایم به سمت تهران. مشکل بعدی ما اینکه که مرزها خیلی شلوغ شدن. ولی اون‌قدری هم پول نداریم بمونیم تا مرزهای هوایی باز بشه. دلمون به طاقت نمیاره صبر کنیم. داریم تو یک تعلیق کشیدن زندگی می‌کنیم که نفسمون رو بریده اما همه مصمم‌ایم برای برگشتن به خونه‌هامون؛ اون هم تو کمترین زمان ممکن». وضعیت جنگی و افت سرعت اینترنت، راه ارتباطی با خانواده‌ها و دوستان در ایران را بسته است. با این حال، اندک تماس‌هایی که برقرار شده، حاصل خبرهای خوبی نبوده است: «بزرگ‌ترین ترس ما عزیزانمون هستن. خواهرزاده‌های من به‌شدت ترسیده‌اند و یکیشون دچار تب‌ولرز شده. این جمله‌که یه عده بهمون می‌گن خب بمونید اینجا امنه واقعا بدترین جمله است. من خونه‌ام اونجاست. خانوادهم اونجان. همه زندگی و عزیزام اونجان. چطوری بمونم وسط برزخ و تعلیق کشور غربی؟»

ساعت ۱۲ ظهر، یکی از محله‌های منطقه ۶ تهران

«علی» تقریبا از همان آغاز بمباران به‌سختی از پنجره دور شده است. تنها چیزی که آرامش می‌کند، تماشاکردن است؛ تماشای پهپادها و پدافندها به‌ویژه در آسمان، وقتی نورشان به تاریکی شب رنگ می‌بخشد. رنگی که در نهایت اما مرگ و تکتیک می‌آورد. او ولی باز هم تماشا می‌کند. همسرش بارها فریاد زده که این کارش خطرناک است، شاید موج انفجاری نزدیک خانه‌شان به او آسیبی برساند، اما گوشش به این حرف‌ها بدهکار نیست. مخصوصا از وقتی آمده‌اند در خانه و گفته‌اند که باید تخلیه کنند. خانه آنها نزدیک یکی از مراکز پژوهشی انرژی هسته‌ای است

زندگی در تعلیق



سیمما باقی مانده بود و طبق همین برنامه قرار بود نهایتا تا پایان تیرماه به ایران و خانه‌اش برگردد، حالا افاق مقابل چشمانش تیره، غیرشفاف و نامطمئن است؛ نمی‌داند تا چه زمانی باید این وضعیت زیست در تعلیق را تحمل کند؛ «سوگی که حالا مقابل چشمانم قرار گرفته و با هر خبر انفجار و آتش و مرگ هم‌وطنانم در ایران متورم می‌شود، جنس دیگری دارد. چندلایه و پیچیده است، خوب می‌فهمم که این جنس از تعلیق را نمی‌شناسم و آن‌قدر زیست بزرگ‌نواهی برایم ساخته که مواجهه با آن را به خوبی بلد نیستم. خاصه وقتی تصور می‌کنم که تمام مدت باید این تعلیق را دور از خانه خودم و عزیزانم تاب بیاورم، همه چیز دشوارتر هم می‌شود».

ساعت ۶ عصر، بین شمال و تهران و مکه

«تکه‌پاره، تصویر زندگی این روزهای من است. خودم و دخترم در شمال، همسرم در تهران و پدرم در مکه». هنوز جنگ شروع نشده بود که «زهرا» و دختر ۹ساله‌اش برای تعطیلات عید غدیر با جمعی از دوستانشان به شمال سفر کردند. در روز دوم سفر اما همه چیز دگرگون شد. از آسمان تهران آتش بارید؛ آسمان شهری که همسر زهرا در آن زندگی می‌کرد، آن‌هم در شرایطی که همه خانواده چشمان‌انتظار بازگشت پدرشان از حج بودند؛ «از آنجایی که در آسمان اینجا خبری از سروصدا نبود، حوالی ظهر پنجشنبه وقتی با سروصدای بچه‌ها از خواب بیدار شدیم، فهمیدیم که چه خبر شده است. با همسر تماس گرفتیم و از جزئیات مطلع شدم. همان موقع از او خواستم به سمت شمال حرکت کند تا کنار هم باشیم، اما گفت نمی‌تواند کارش را ترک کند. سه روز آژگار است که از راه دور بحث و دعوی می‌کنیم اما فاصت نمی‌شود و در نهایت گفتم اگر هرچه زودتر پیش ما نیاید، دست دخترم را می‌گیرم و وسط این وضعیت به تهران برمی‌گردم». اما این همه داستان زندگی زهرا نیست؛ او چشم‌انتظار پدری است که باید از مکه برگردد؛ «اوضاع بغرنجی است. مادرم فقط گریه می‌کند و پدرم هم مدام نگران ماست و می‌گوید نمی‌داند کی می‌تواند به ما برسد. گفته بودند یکشنبه گروهی از حجاج را به عراق می‌فرستند تا از آنجا به ایران بیایند، اما پدر من جزء گروه اول نبوده است. در عرض چند روز زندگی‌ام شده خود برزخ. این میزان از استیصال و سردرگمی را تا به حال تجربه نکرده بودم. حس می‌کنم صحنه زندگی‌ام دچار عوجاجی عجیب شده که هیچ‌وقت به حالت قبلی خود برنمی‌گردد. این میزان تعلیق را تا به حال تجربه نکرده بودم و انگار همه زندگی و خانواده‌ام تکه‌پاره شده‌اند».

ساعت ۹ شب، مرز «وان»

«در مسیر مرز بازرگان، از استانبول به وان و نهایتا تبریز؛ در این دو روزی که در راه بوده‌ام شنیدم که هر روز بالای پنج هزار ایرانی وارد ترکیه می‌شوند. البته درست و غلطش

و نیروهای امنیتی از شب دوم جنگ، نوبتی در خانه تمام همسایه‌های آن حوالی را زده‌اند و گفته‌اند که باید تخلیه کنند. علی اما نمی‌تواند. می‌خواهد تا آخر دنیا بچسبد به همان قاب پنجره‌ای که رو به تهران باز می‌شود؛ «انگار قرار است زندگی تمام شود، می‌خواهم تصاویر پایانی را با همه صورتم ببلم. از همسایه‌ها که می‌بینم یکی‌یکی بارشان را جمع می‌کنند و بخشی از زندگی را می‌بندند به ماشین و راهی مقصدی نامعلوم می‌شوند تا مردم گدزی، عجله دارند و نگرانند. در تمام این مدت فقط دیروز صبح پیرومرد همسایه را دیدم که سرحال بود. همین اطراف زندگی می‌کند. همیشه او را دیدهام. هیچ‌وقت اما باهم گفت‌وگویی نداشته‌ایم. شبیه همه سال‌های اخیر بود. رفته بود ورزش صبحگاهی و انگار داشت به خانه برمی‌گشت. برق چشمانش فرقی نکرده بود. انگار جنگ به خانه آنها نرسیده باشد. شاید هم زندگی‌کردن را بهتر بلد باشد، نمی‌دانم، اما تردید ندارم که او خانه‌اش را ترک نخواهد کرد. با خودم قرار گذاشتم این روزها که تمام‌شک یک روز در ورزش صبحگاهی همراهی‌اش کنم. نمی‌دانم. شاید هم بگویم بعد از ورزش بیاید خانه ما، صبحانه مهمانمان باشد». در تمام هشدارها، «علی» گفته نمی‌خواهد خانه را ترک کند. اصرارهای «نگار» هم فایده‌ای نداشته؛ «بعد ۱۵ سال زندگی با کلی وام و پس‌اندازو بدبختی تونسیتیم ۶۰ متر خونه برای خودمون بخریم. ولش نمی‌کنم».

ساعت ۳ بعدازظهر، قلب اروپا

«من با سوگ بیگانه نیستم. طعمش را خوب چشیده‌ام. وقتی که دو نفر از عزیزترین افراد زندگی‌ام را کاملا ناگهانی از دست دادم. برای همین هم خوب می‌فهمم که سوگی که این روزها، آغشته به تعلیق و تعویق و دور از خانه مزه‌مزه می‌کنم، چیز دیگری است». اواسط اردیبهشت‌ماه سال جاری بود که «سیمما» برای تمدید اقامت خود راهی اروپا شد. از همان ابتدا هم می‌دانست بی‌ورگراسی اداری زمان‌بر خواهد بود و احتمالا باید چند ماهی را خارج از ایران و دور از خانه و زندگی‌اش به سر ببرد. اما جانگ، در هیچ‌کدام از محاسبات سیمما جایی نداشت؛ «فکرکردن به این تعلیق و دلهره واقعا هولناک است و برای توصیفش نمی‌دانم باید از کجا شروع کنم. تمام این سه روز تلاشم بر این بوده که افکار و نگرانی و حس تنهایی که بر من مستولی شده را متوقف کنم و پس بزنم اما یک کابوس واحد دست از سرم برنمی‌دارد. آن هم اینکه دقیقا کی و چطور می‌توانم دوباره به خانه‌ام برگردم و عزیزانم را در آغوش بگیرم؟ کابوسی که سراسر چند شب و روز اخیر زندگی‌ام را احاطه کرده است. با اینکه با سوگ هم اصلا بیگانه نیستم و به واسطه مرگ ناگهانی دو نفر از عزیزترین افراد زندگی‌ام، خوب طعم سوگ را می‌شناسم. اما سوگ این روزها متفاوت است».

درحالی‌که سه زمان زیادی تا پایان کارهای اداری اقامت

روایت «شرق» از آدم‌هایی که میان ماندن و رفتن گرفتار شده‌اند؛ کسانی که در سفرند، آنهایی که مجبور به ترک شهرند و افرادی که بیکار شده‌اند

را نمی‌دانم، ولی این را می‌دانم که اینجا، کیلومترها دورتر از نقطه جنگ و آتش و آشوب، به عنوان یک ایرانی حس تهدید و ناامنی وجود دارد». اگر یک روز زودتر بلیت برگشت از ترکیه را گرفته بود، حالا می‌توانست تنها اضطراب جنگ را تحمل کند. ولی وضعیت این روزهایش بسیار سخت‌تر از زیر آتش و آشوب جنگ است؛ «یکی از دوستانم پیشنهاد داد شب را رایگان در هتلی در وان بمانم. قبول نکردم چون از مرکز شهر دور بود. کمی بعد مدیر هتل پیغام داد که حتما شب را به آنجا بروم، چون الان شهر پر از ایرانی است به همین دلیل امنیت ندارد. حرفش خیلی برام سنگین بود. نرفتم. نمی‌فهمیدم چطور در عرض چند ساعت مردمی که منبع درآمد گردشگری این کشور هستند، به جماعت دزد و ناامن تبدیل شده‌اند، تنها چون جنگ‌زده‌اند. هنوز هم استفاده از این واژه برایم ساده نیست». او ادامه می‌دهد: «در وان با یک آقای ایرانی که آمده بود همسرش را برساند فرودگه به مقصد آلمان، آشنا شدم. تصمیم گرفتیم با هم یک تاکسی مشترک بگیریم تا مرکز شهر که هزینه تقسیم شود. در طول راه اما راننده که فارسی بلد بود، متوجه حرف‌های ما شد و نهایتا پول جداگانه‌ای از ما گرفت. در رستوران‌ها هم اوضاع همین است؛ لیخند می‌زنند اما در نهایت وقتی می‌فهمند ایرانی هستی و مستقل، دو برابر حساب می‌کنند». چالش مداوم و احساس بیچارگی، شبیه یک هاله سیاه، پیرامون تمام تصمیمات او را گرفته است: «همه متغیرها به‌سرترا در حال تغییر هستند. مادرم با گریه التماس می‌کند که در ترکیه بمانم و دوستانم پیام می‌دهند و می‌پرسند برای بازگشت مطمئن؟ اما حقیقت این است که نه، مطمئن نیستم. در تعلیقی که با آن درگیرم به این نتیجه رسیده‌ام که هیچ تصمیم درستی وجود ندارد. امکان دارد از بسیاری از تصمیماتم بعدها پشیمان شوم. خیلی فرقی نمی‌کند که کدام سوی مرز باشم، چون احساس بیچارگی کار خودش را کرده و می‌کند و احتمالا جنگ همین است؛ هیچ پناگاهی برای روان‌مان و هیچ قدرت تصمیم‌گیری قطعی‌ای برای آینده‌مان وجود ندارد».

ساعت ۱۲ بامداد، خانه‌ای حوالی میدان انقلاب

«امروز احساس کردم عضلات پاهایم به شکل عجیبی درد گرفته است. نمی‌فهمیدم علتش چیست. از روی کاناپه بلند شدم تا کمی کش‌وقوس به بدنم بدهم. به‌جای خالی خودم روی کاناپه نگاه کردم. گودرفته و رنگش برجسته‌تر شده بود. جهت خواب پارچه هم منطبق با جهت ولودشن من، مخالف با بقیه قسمت‌ها، حالت عجیبی به خود گرفته بود. به خودم آمدم و فهمیدم چهار روز است جز برای رفتن به دستشویی و حمام و خوردن اولین چیزی که بعد از بازکردن در یخچال چشمم به آن می‌خورد، از روی کاناپه بلند نشده بودم. انگار که زندگی‌ام در لحظه برخورد اولین موشک و شروع نخستین انفجار متوقف شده باشد». اما تا حدودی تکلیف زندگی‌اش با خودش روشن است. کار آنلاینی داشته که تا پایان این آشوب نمی‌تواند ادامه‌اش دهد و عملا بیکار است. قصد رفتن به شمال و جنوب و هیچ جای دیگری را ندارد. تنها زندگی می‌کند و چالش خاصی هم با خانواده نداشته، باین‌حال می‌گوید زندگی‌اش از آغاز جنگ وارد یک توتل تاریک شده است که هیچ که امکان انجام هر کاری را از او گرفته و گویی فلجش کرده است: «مطلقا هیچ کاری نمی‌توانم بکنم. نهایتا سه ساعت می‌خوابم و در همان مدت هم هر وقت چشمانم را باز می‌کنم، سریع سراسخ موبایلم می‌روم تا جدیدترین اخبار را بخوانم. همه زندگی‌ام در این روزها روی کاناپه وسط هال می‌گذرد؛ همان‌جا می‌خوابم. غذا می‌خورم، تلویزیون می‌بینم و این کانال به آن کانال‌ها به تحلیل‌های مختلف گوش می‌دهم و بقیه ساعات روز را هم در حال خبرگرفتن از وضعیت دوستانم هستم یا اخبار را رصد می‌کنم. گوشی تلفنم را دو بار در روز شارژ می‌کنم. فکر می‌کنم وارد مرحله جدیدی از زندگی شده‌ایم. فقط می‌خواهم امبدوار باشم که اوضاع دوباره مثل سابق خواهد شد».

ضربه از درون؛ خط نفوذ چگونه ایران را غافلگیر کرد؟

نفوذ اسرائیل، از تورقوزآباد تا ترور فرماندهان

البته پس از عبور از شوک نخست، با رفع اختلالات سایبری گسترده که خود

نشانه‌ای از نفوذ عمیق در زیرساخت‌های پدافندی کشور بود، عملیات «پاسخ کوبنده» آغاز شد؛ عملیاتی که توانست برای نخستین بار، سراسر سرزمین‌های اشغالی رژیم صهیونیستی را در معرض تهدید مستقیم قرار دهد و ضربات نظامی بی‌سابقه‌ای بر پیکر تل‌آویو وارد سازد.

اما این پاسخ قدرتمند، نباید ما را از زخم عمیق‌تری که در عمق ساختار امنیتی کشور نشسته، غافل سازد. جسارت اسرائیل برای اجرای چنین عملیاتی، نه به‌واسطه قدرت تکنولوژیک، که به دلیل وجود یک «خط نفوذ» سازمان‌یافته در دل خاک ایران ممکن شد؛ شبکه‌ای از عوامل، همکاران میدانی و بسترهای اطلاعاتی که طی سال‌ها و در سایه غفلت یا انحراف مأموریت‌ها، امکان پیشروی تا سطح تهدید مستقیم فرماندهان ارشد را یافته‌اند.

این خط نفوذ، حاصل یک روند مزمن است؛ روندی که طی آن، نهادهای مسئول به‌جای تمرکز بر تهدید واقعی، درگیر رقابت‌های درون‌سازمانی، برخوردهای جناحی و پاکسازی‌های سیاسی شده‌اند. در این میان، دشمن با اتکا به «اطلاعات» ضربه می‌زند، نه صرفا موشک و پهپاد. همان‌گونه که یونسو و احمدی‌نژاد هشدار داده بودند، وقتی عالی‌ترین مقام مقابله با نفوذ، خود تحت نفوذ باشد، دیگر هیچ چیز بعید نیست.

در چنین شرایطی، بازسازی امنیت، صرفا با پاسخ نظامی ممکن نیست. ضرورتی تاریخی پیش‌روی ایران قرار دارد؛ بازنگری کامل در ساختارهای اطلاعاتی، پالایش نیروها، تعریف مجدد مأموریت‌ها و مقابله بی‌امضای با بسترهای رشد نفوذی‌ها. افراط‌گرایی، تملق و سیاست‌زدگی باید از بدنه امنیتی کشور زدوده شود؛ چراکه میدان نبرد امروز، فقط در آسمان نیست، بلکه در